



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هشتصد و چهل





آقای کمال از سنندج



با عرض سلام و سپاس گزاری

حضرت مولانا و برنامه‌های بیدارکننده گنج حضور مرا بر آن داشت به روشی پیوسته در دفتر سوم مثنوی از داستان صدر جهان و وکیل به بعد، در قالب نوشتاری تحقیقی، در واقع و به اصطلاح قطره‌ای از دریای بی‌پایان اثر این عارف بزرگ را آراسته حضورتان نمایم. لذا پیش‌تر کاستی‌های آن را با بزرگواری بر بنده ببخشایید.

گر خطا گفتم و مقلوب و پراکنده مگیر
ور بگیری تو مرا بخت نوم افزایی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۹۰-

چکیده:

چراغ‌هایی پیرامون این بیت از دفتر سوم ۴۴۶۷:

بی مرادی شد قلاووز بهشت
حفت الجنه شنو ای خوش سرشت
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷-

و از چند داستان یا موضوعات شاخص دفتر سوم [که تیترو موضوعات در این جا به صورت کوتاه شده آمده] از جمله:

«صدر جهان و وکیل، پیدا شدن روح القدس بر حضرت مریم، مسجد مهمان کش و موضوعات دیگر به ویژه جذب هر عنصر با جنس خود، منجذب شدن عاشق و معشوق، شکستن عزم از سوی معشوق، نظر کردن پیغمبر بر اسیران و سر بی مراد شدن حضرت در حدیبیه»، مورد بررسی قرار گرفته است. سپس در شکل طرح‌واره‌ای که اینک پیش‌روی شماست بنام "از فراق تا ظفر" تهیه گردید.

چرایی نام‌گذاری: اگر داستان‌های فوق را در قالب طرحی در نظر بگیریم. کلمات کلیدی زیر را به صورت یکی پس از دیگری در طرح مشاهده می‌کنیم: از جمله فراق، ترس، قبض و بسط، راهنمایان دروغین، ناملایمات، کلمه کلیدی زنجیر، سرزنشگران و ملامتگران، مراد، راهنمای راستین، کلمه کلیدی قلاووز، جنت، پیروزی یا ظفر. از این جهت این متن در قالب مجموعه "از فراق تا ظفر" و چهار قسمت زیر تنظیم شده است.

قسمت اول : بیم از مراد
 قسمت دوم: راهنمایان جهنم
 قسمت سوم: دیوان ملامت
 و قسمت چهارم: قلاووز جنت

"از فراق تا ظفر"

قسمت اول : بیم از مراد
در متن پیش‌رو چراغ‌های بیت کلیدی زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد:

بِیِ مَرَادِی شَد قَلَاوُوزِ بَهْشْتِ
حَفَّتِ الْجَنَّةُ شِنُو اِی خُوشِ سِرْشْتِ
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

اکنون و در ابتدا نگاهی به داستان صدرجهان و وکیل می‌اندازیم:
وکیل از بخارا پا به فرار گذاشت و در فراق شاه طاقت و تاب دوری نیاورد و بیت ۳۶۹۲ از دست دادن بهشت
واقعی و دور شدن از معشوق را به تصویر می‌کشد:

بَاغِ چُونِ جَنَّتِ شُودِ دَارِ الْمَرِضِ
زَرْدِ و رِیْزَانِ بَرِگِ او اَنْدَرِ حَرَضِ
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۲
حرض: گداختگی جسم، تباهی.

این جا سه بیت مهم و آشنا در ابتدای این داستان به چشم می خورد که نشان می دهد انسان در این جا وکیل به خاطر جرم یا شادی خواستن از چیزهای این جهانی و عدم پرهیز، به فراق از مراد و معشوق خود گرفتار می شود.

دفتر سوم، ابیات ۳۶۹۷ تا ۳۶۹۹

هرچه از وی شاد گردی در جهان
از فراق او بیندیش آن زمان

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷

ز آنچه گشتی شاد، بس کس شاد شد
آخر از وی جست و همچون باد شد

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۸

از تو هم بجهد، تو دل بر وی منه
پیش از آن کو بجهد، از وی تو بجه
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۹

وکیل به سبب ترس از بخارا پا به فرار می گذارد. پس از این در موضوع "پیدا شدن روح القدس به صورت آدمی بر مریم" مولانا ما را از جنبه‌هایی از ترس و بیم که بر حضرت مریم مستولی گردید آگاه، و مشخص می کند که سالک به تدریج با قبض و بسط راهنمایی می شود. قبض و بسط و یا ناملايمات اگرچه با ترس ظاهر گردد، لیکن نباید با عدم پذیرش خشمگین شد، زیرا سرانجام به صلاح آدمی است، بنابراین دو بیت زیر را از نظر می گذرانیم:

چونک قبضی آیدت ای راهرو
آن صلاح توست آتش دل مشو
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۴

چونکه قبض آید، تو در وی بسط بین
تازه باش و چین میفکن در جبین
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۹

این نوید به ما داده می شود که با جهد، صبر بر ترس و دردهای هشیارانه چهره چون گلنار زندگی و زلف مراد دلبر را خواهیم دید:

صبر، می بیند ز پرده اجتهاد
روی چون گلنار و زلفین مراد

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۶۱

در راه معنوی قبض و بسطها به سود انسان است و ترس مانع تجربه و عبور کردن از دردها می شود. مولانا از زبان زندگی می گوید: "من با نیروی الهی به سوی تو آمده ام، من شیطان نیستم که لاحول می گویی"

هین مکن لاحول عمران زاده ام
که ز لاحول این طرف افتاده ام

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۷۷

و آدمی به خاطر عدم شناخت معشوق، او را غیر دانسته و از لطف وی محروم گردیده، لذا زلفِ خوشبوی مراد خود را زنجیر تصور می نماید.

این چنین مُشکین که زُلفِ میرِ ماست
چون که بی عقلم این زنجیرِ ماست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۸۴

پایان قسمت اول

-آقای کمال از سنندج



آقای کمال از سنندج



"از فراق تا ظفر"

قسمت دوم: راهنمایان جهنم

اکنون در این قسمت وکیل برای دیدار شاه، عزم خود را جزم می‌کند و چون در آتش عشق می‌سوزد، سختی‌های راه را به جان می‌پذیرد. و این‌جا از زبان وکیل می‌گوید جان من دارد به‌آن سوی می‌رود گرچه که به‌نظر ذهن، معشوق سنگ‌دلی می‌کند.

گرچه دل چون سنگ خارا می‌کند
جان من، عزم بخارا می‌کند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰۶

بیتی در تیتراژ "پرسیدن معشوق از عاشق که کدام شهر را خوشتر یافتی؟" نشان می‌دهد محل دیدار و وحدت با خدا این چاه ذهن است. این بیت راه رسیدن به فضای حضور یا بهشت و سختی‌های آن را بیان می‌کند.

هر کجا که یوسفی باشد چو ماه
جنت است، ارچه که باشد قعر چاه
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱۱

و به دنبال آن در قسمت تأثیر ناصحان و راهنمایان کاذب یا ملامتگران در اصرار به رجوع نکردن وکیل به پیش
شاه، مولانا ابیاتی دیگر آوردند:

چون بخارا می روی دیوانه‌یی
لایق زنجیر و زندان خانه‌یی
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱۴

و عاشقِ داستان یا وکیل نیز به بهترین شیوه پاسخ ملامتگران را می‌دهد:

سخت تر شد بند من از پند تو
عشق را نشناخت دانشمند تو
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۳۱

و می گوید که من به تهدیدهای شما وقعی نخواهم گذاشت:

تو مکن تهدید از گشتن که من

تشنه زارم بخون خویشتن

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۳۳

در دو بیت بعد می گوید که به تهدیدات شما توجهی ندارم و حتی از خشم معشوق به عنوان مراد نام می برد و می گوید: از این که با او مکر کرده‌ام، سخت عذرخواه و پشیمان هستم.

من پشیمانم که مکر انگیختم

از مراد خشم او بگریختم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۹۴

و اینک به قصه مسجد مهمان کش می‌رسیم. شبیه دو قصه قبل همان اشارات را به شیوه‌ای دیگر دارند. از ملامت کردن اهل مسجد شروع می‌شود که آن‌ها به مهمان می‌گویند: ما خیرخواه تو هستیم و در راهنمایی ما خیانتی وجود ندارد.

بی خیانت این نصیحت، از و داد
می نمایمت، مگرد از عقل و داد
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۴۵

و مهمان با اظهار بیزاری از کام‌های این دنیایی، تا حدودی سرزنش‌کنندگان را ناامید به‌ادامه گفت‌وگو می‌کند.

گفت او: ای ناصحان من بی ندَم
از جهان زندگی سیر اَدم
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۴۶

از این جهت در قصه کوتاه دیگری، جالینوس را مثال می‌زند که سخت به کام‌های این جهانی چسبیده بود و مراد از چیزهای این جهانی می‌خواست:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۶۰

آنچنانک گفت جالینوس راد
از هوای این جهان و از مراد

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۶۰

که ادامه دارد. می گویند جالینوس گفته بود من راضی هستم نیم جانی از من باقی بماند، گرچه در شکم قاطری باشم و از آن جا سوراخی پیدا کنم تا جهان را ببینم. و مولانا با طرح چنین داستانی کامهای این دنیایی را راهنمایانی به سوی دوزخ معرفی می کنند.

-آقای کمال از سنندج



آقای کمال از سندیج



"از فراق تا ظفر" قسمت سوم: دیوان ملامت

در ادامه حکایت مسجد مهمان کش ملامتگران با اصرار فراوان، آخرین تلاش‌های خود را جهت منصرف کردن مهمان به کار می‌گیرند. که این جا مولانا می‌فرمایند: من متعجب هستم از کسانی که جوینده صفای قلب هستند، همین که موقع صاف کردن دل آن‌ها می‌رسد، از ترس روبرو شدن با ناملایمات راه عشق پا به فرار می‌گذارند.

من عجب دارم ز جویای صفا

کو رمد در وقت صیقل از جفا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۰۸

مولانا برای این که نشان دهد که نفس انسان در موقع صیقلی دادن و دردهای هشیارانه فرار می‌کند در این میان داستانی به شرح زیر می‌آورند:

در زمان اسلام فردی به نام سراقه که از بزرگان قوم بنی کنانه بوده به قوم قریش قول همکاری می‌دهد تا در مقابل لشکر حضرت رسول قیام کنند و در نهایت قریش بعد از شکست دنبال سراقه را می‌گیرند، ولی این شخص از این موضوع اظهار بی‌اطلاعی می‌کند، زیرا چنین چیزی در عالم واقع اتفاق نیفتاده بود و سراقه در قالب شیطان پیش آنها حاضر شده بود.

با دو بیت کلیدی زیر مولانا نشان می‌دهد که نفس و شیطان و هم‌چنین عقل و فرشته یکی بوده، ولو این که بشر به اشتباه در دو صورت می‌بیند.

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند
بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۴

می‌فرمایند که در درون ما هم دشمنی مانند شیطان وجود دارد.

دشمنی داری چنین در سر خویش
مانع عقل ست و، خصم جان و کیش
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۵

بیت ۴۰۶۰ هم اشاره به آیه‌ای از قرآن است در مورد دیو که او را خناس لقب داده‌اند، یعنی بسیار نهان و آشکار شونده مثل سرخارپشتک.

که خدا آن دیو را خناس خواند
کو سر آن خارپشتک را بماند
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۰

حال، بعد از مشخص شدن تعریفی از شیطان در موضوع جواب مهمان به ملامت کنندگان، ایشان می‌گویند که من آن شیطان نیستم که هر کسی لا حول بگوید سست شوم.

گفت: ای پاران از این دیوان نیم
که ز لا حولی ضعیف آید پیم
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۸۸

لا حَوْلَ: منظور لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ به معنی نیست نیرویی به جز نیروی خدا
پی: بنیان، شالوده، پایه

بنابراین جناب مولانا داستان کوتاهی می‌آورند بدین شرح که: بچهای به‌نگهبانی از یک مزرعه گمارده شده بود تا جهت راندن پرندگان مزاحم بر طبل بکوبد، از اتفاق سلطان محمود آن‌جا خیمه زده بود و شتری که حمل‌کننده طبل سلطان بوده، به مزرعه وارد می‌شود و همزمان پسرک شروع به طبل‌زدن می‌کند. شخصی خردمند آن‌جا بوده و به او می‌گوید که بیخودی طبل نزن که گوش شتر به صدای طبل عادت کرده است.

مقصود این‌جا مهمان مسجد است که نسبت به سرزنش‌گران و ملامت‌کنندگان گوش او مثل گوش شتر گر شده و اهالی مسجد هم به‌مانند آن طفل بر طبل خود مشغول کوبیدن هستند. مهمان بدون شک در پی وصال است و به‌خوبی در بیت زیر ثابت‌قدم بودن او مشخص می‌گردد:

از گمان و از یقین بالاترم
وز ملامت بر نمی‌گردد سرم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۲۶

بر نمی‌گردد سرم: عقیده‌ام عوض نمی‌شود.

سپس در دیگر موضوعات با اشاراتی به گریختن مؤمن و بی‌صبری در بلاها، موارد بی‌توجهی به سرزنش‌گران و ملامت‌کنندگان را گوشزد می‌فرمایند، که در این مجال به‌نکته مهمی از گفته کدبانو بسنده می‌کنیم که همان رهنمود زندگی به انسان‌هاست که از زبان کدبانو بیان می‌شود به این مضمون: "بر این سختی‌ها صبر نمایید، زیرا می‌خواهم بعد از این شما را به پختگی برسانم و قوت مردمان کنم."

از تیترا بعدی پی می‌گیریم با عنوان: "رمیدن کره‌اسب از آب خوردن به واسطه سوت زدن اسب‌بانان" در داستان فوق مجدداً بحث راهنمایان کاذب و کارافزایان که به‌زعم خود دیگران را ارشاد می‌کنند، مطرح می‌شود. این جا کره‌اسب با سوت اسب‌بانان از نوشیدن آب ناکام می‌ماند. مادر، رو به سوی او یعنی کره می‌گوید که از ابتدا تاکنون به‌وفور از این ملامت‌گران در جهان بوده‌اند. پس تو کار خودت را انجام بده که آن‌ها سخت مشغول زحمت بی‌نتیجه هستند.

گفت مادر: تا جهان بوده‌ست از این
کارافزایان بدند اندر زمین
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۹۸

هین تو کار خویش کن ای ارجمند
زود، کایشان ریشِ خود بر می کنند

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۹۹

ریش خود بر کندن: کنایه از رسوا کردن خود

نکته مهم این است که ما هم نباید به طاعنان راه معنوی توجه کنیم، تا از آب حیات زندگی و معلومات بزرگانی
همچون مولانا محروم نمائیم:

ما چو آن گره هم آب جو خوریم
سوی آن وسواسِ طاعن ننگریم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۱۸

مولانا در بیت بعد می گوید که ما هم به مانند پیغمبران باشیم که ملامت سرزنش گران نادان را نمی شنیدند و بی اثر می کردند.

پیرو پیغمبرانی، ره سپر
طعنه خلقان، همه بادی شمر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۱۹

پایان قسمت سوم

-کمال از سنندج



آقای کمال از سنندج



"از فراق تا ظفر"
قسمت چهارم: قلاووزِ جنت

در ادامه موضوعات سه قسمت قبلی، می‌بینیم مهمان بدون توجه به نصایح اهالی مسجد به داخل مسجد می‌رود و با گنج عظیمی روبرو می‌شود. و هم‌چنین وکیل صدر جهان نیز معشوق خود یعنی صدر جهان را ملاقات می‌کند. و اما در مباحث بعدی موضوع جذب هر عنصر با جنس خود و منجذب شدن جان‌ها به عالم ارواح را می‌آورند که آن‌ها را با ابیات دیگر توضیح می‌دهد، از جاذبه‌ای صحبت می‌کنند که در بین تمامی باشندگان مشترک است، از حرکت معشوق به سمت عاشقِ نامراد می‌گویند:

آدمی، حیوان، نباتی و جماد
هر مرادی، عاشق هر بی‌مراد
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۴۳

بی‌مرادان بر مرادی می‌تنند
و آن مرادان جذب ایشان می‌کنند
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۴۴

جلوتر که می‌رویم در دو بیت زیر مشاهده می‌کنیم به‌واسطهٔ این حرکت معشوق، عزم‌ها و قصدهای عاشق شکسته می‌شود:

صد عزیمت می‌کنی بهر سفر
می‌کشاند مر ترا جای دگر
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۵۶

او دلت را بر دو صد سودا بست
بی‌مرادت کرد پس دل را شکست
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۵۹

مولانا توجه ما را به سمت نحوهٔ تدریجی شکستن عزم از سوی معشوق جلب می‌کند و با توجه به بیت زیر متوجه می‌شویم که معشوق تدریجی عاشق را ناکام می‌گذارد:

ور به کلی بی‌مرادت داشتی
دل شدی نومید، امل کی کاشتی؟
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۴

به عبارتی چون معشوق می خواهد روی مان به سوی او باشد، تا راه بهشت یا فضای حضور متجلی شود، راهی جز ناکام کردن ما در دستیابی به چیزهای این جهانی در دسترس او نیست و سختی‌هایی که در پیش به آنها اشاره شد در سر راه عاشق قرار می‌گیرد که این مهم را در دو بیت زیر به درستی آورده‌اند:

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش
با خبر گشتند از مولای خویش
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

و
بی‌مرادی شد قلاووز بهشت
حُفَّتِ الْجَنَّةُ شَنَايَ خَوْشِ سِرِّشْت
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

حُفَّتِ الْجَنَّةُ، از حدیث زیر برگرفته شده است.

«حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ، وَ حُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ».
معنی: «بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده، و دوزخ در شهوات»

حال مهم‌ترین نکته در این بخش چگونگی مقابله با بی‌مرادی‌ها است. که آدمی نیاز به‌فراگیری آن دارد. مولانا به‌خوبی دو گروه عاقلان و عاشقان و شیوه برخورد هر کدام را با ابیاتی روشن می‌سازند. عاقلان، به‌اضطرار هوای مراد در دل خود دارند و عاشقان، به‌اختیار و از همان ابتدا آن را از دل خود رانده‌اند. طبق ابیات زیر افسار عاقلان گراحت و بی‌میلی است و بهار عاشقان نیز در خرسندی و رضای ایشان است.

عاقلان، اشکسته‌اش از اضطرار
عاشقان، اشکسته با صد اختیار
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۰

عاقلانش، بندگان بندی‌اند
عاشقانش، شگری و قندی‌اند
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۱

اُتیا گرْهاً مه‌ار عاقلان
اُتیا طوعاً به‌ار بیدلان
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۲

"از روی کراهت و بی میلی بیاید، افسار عاقلان است، اما از روی رضا و خرسندی بیاید، بهار عاشقان است." و حال، روش مقابله با ناکامی‌ها و نامرادی‌ها توسط دو دسته عاقلان و عاشقان را دو داستان بعدی بررسی می‌کنند:

روش عاقلان: در داستان "نظر کردن حضرت رسول به اسیران و تبسم کردن ایشان" به جهت این که اسیران نمی‌دانستند که حضرت آن‌ها را به سمت روشنی و هدایت خواهد برد، لذا با کراهت و مقاومت و اضطراب حضرت را مورد قضاوت قرار می‌دادند. و از موضوع آگاهی نداشتند، لازم است حدیث مهم دیگری که در کتاب شرح مثنوی جناب آقای کریم زمانی با مضمون زیر آمده بود ذکر شود:

حدیث نبوی:

"عَجَبَ رَبِّكُمْ مِنْ قَوْمٍ يُقَادُونَ إِلَى الْجَنَّةِ بِالسَّلَاسِلِ."

پروردگار شما از مردمی که با زنجیرها به سوی بهشت رانده می‌شوند در شگفت است. و در بیت زیر هم فواید ابتلای مؤمن به بلا، را از دیدگاه ایشان می‌بینیم:

چون نشان مؤمنان مغلوبی است

لیک در اشکست مؤمن خوبی است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۹۹

و اینک روش مقابله عاشقان: تیترا به صورت خلاصه "سر بی مراد باز گشتن رسول از حدیبیه" را بیان می کند. خداوند متعال برای بازگشت پیامبر اکرم از حدیبیه بدون این که مقصود خود را به دست آورده باشد، عنوان «پیروزی» داده است: همان گونه که خداوند فرمود: «اینک ما راه پیروزی را گشادیم»؛ زیرا در ظاهر قفلی بود و در حقیقت گشایشی است. همان طور که له کردن مشک ظاهراً خرد کننده است، اما در واقع تأییدی بر مشک بودن آن و نمایش فضایل واقعی آن است. بعد از این جنگ آن ها به غنائم و پیروزی های عظیمی دست یافتند.

و بیت انتخابی از این قسمت:

آمدش پیغام از دولت که رو
تو ز منع این ظفر غمگین مشو
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۰۳

متن را با دو بیت زیر که بیت اول در مورد پذیرش نامرادی و بیت دوم قرین شدن با دلبر و معشوق راه معنوی است، به پایان می رسانیم.

آنچنان شادند اندر قعر چاه
که همی ترسند از تخت و کلاه
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۱۰

هر کجا دلبر بود خود همنشین
فوق گردونست نه زیر زمین
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۱۱

والسلام.


منابع: برنامه‌های گنج حضور و کتاب شرح مثنوی جناب آقای کریم زمانی
با تشکر از جناب آقای شهبازی و دوستان.

کمال از سنندج



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com